

اقتصاد سیاسی فرآتلانتیک: همکاری و تعارض از ۱۱ سپتامبر تا بحران اقتصادی ۲۰۰۸

احمد ساعی *

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

رویا خضری

دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

(تاریخ دریافت: ۱۷/۹/۰۵ - تاریخ تصویب: ۱۷/۱/۰۳)

چکیده:

اقتصاد یکی از مهم‌ترین روابط استراتژیک دوسوی آتلانتیک را تشکیل می‌دهد. اقتصاد اروپا و آمریکا هسته اصلی نظام اقتصاد جهانی است. در این عرصه، دوسوی آتلانتیک، ادغام‌شده‌ترین مناطق جهان تلقی می‌شوند. از این رو به نفع آنهاست که برای تداوم این نظام همکاری کنند. دو طرف، شرکای تجاری اصلی یکدیگر به شمار می‌روند. روابط اقتصادی آنها پس از پایان جنگ سرد به ویژه ۱۱ سپتامبر تاکنون همکاری و تعارض را توأمان در برداشته است. در این نوشتار تلاش بر این است که ضرورت همکاری میان طرفین، با وجود برخی تعارضات بر اساس تحلیل تنوریک و با اشاره به بحران اقتصادی اخیر مورد بحث قرار گیرد.

واژگان کلیدی:

اقتصاد سیاسی - روابط فرآتلانتیک - همکاری - تعارض - بحران اقتصادی

مقدمه

وجه اشتراک تمامی کشورهای که به عنوان اعضای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی شناخته شدند، باور به سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرالیسم می‌باشد. از آغاز قرن بیستم این سیستم به طور جدی از سوی دو منبع مختلف تهدید می‌شد. یکی از آن دو منبع به دلیل توانایی‌های خود حالتی بالفعل داشت، این تهدید سرمایه‌داری انحصاری که با شکل سیاسی، ایدئولوژیک فاشیسم مسائل اروپا و جهان را تحت تأثیر قرار داده بود^۱ - منبع دیگر که در حالتی بالقوه قرار داشت، کمونیسم بود. کشورهای دارای سرمایه‌داری لیبرالیسم با اشکال مختلف سعی در خنثی‌سازی تهدید اول یعنی سرمایه‌داری انحصاری فاشیسم را داشتند که نهایتاً به جنگ دوم جهانی منجر شد و ثابت شد که بدون همکاری همه جانبه و سازمان یافته با یکدیگر نمی‌توانند آن تهدید را خنثی سازند. جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نیروهای متفق نشان داد که در مقابل یک تهدید مشترک می‌توان یک نیروی دفاعی مشترک بوجود آورد، اما اگر میان اعضای آن نیروی دفاعی، هدف بلند مدت مشترک وجود نداشته باشد، آن دفاع مشترک مقطعی خواهد بود. همکاری آمریکا با شوروی، انگلستان و فرانسه در جنگ جهانی دوم و دشمنی آنها پس از جنگ مؤید این واقعیت می‌باشد. به همین دلیل است که می‌توان به طور منطقی ادعا کرد که یک همکاری دسته‌جمعی امنیتی برای تداوم و بقای خود همیشه باید دو موضوع مشترک یعنی خاستگاه مشترک و تهدید مشترک را دارا باشد. لذا بر خلاف بسیاری از آثار تحلیلی در مورد دلایل شکل‌گیری ناتو، این ساختار همکاری دسته‌جمعی امنیتی صرفاً به خاطر وجود شوروی و کمونیسم نبود، بلکه در آن مقطع زمانی شوروی و کمونیسم تنها تهدید بالفعل بر علیه سیستم اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرالیسم تلقی می‌شد که توان سیستمی و نظامی برای ضربه زدن و محدود کردن آن را در برداشت. گسترش کمونیسم تهدیدی جدی بر سر راه گسترش حوزه منافع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ جهانی دوم تلقی می‌شد. این مسأله از آن جهت حائز اهمیت است که وقتی تهدید کمونیسم ضعیف شد و محو گردید، به معنای آن نبود که تهدیدات دیگر در مسیر رسیدن به هدف و خاستگاه مشترک یعنی گسترش سرمایه‌داری - لیبرالیسم وجود ندارد. به عبارت دیگر، بر خلاف بسیاری از تحلیل‌ها ادامه روابط فراآتلانتیکی، تداوم ناتو و گسترش آن به عنوان نیروی امنیتی جهان سرمایه‌داری لیبرالیسم، پس از فروپاشی شوروی بسیار منطقی و واقع‌گرایانه می‌باشد.

۱. آلمان و ایتالیا قبل از جنگ جهانی دوم از جمله کشورهایی هستند که سیستم اقتصادی حاکم بر آنها سرمایه‌داری انحصاری بوده است.

لذا سوالی که در اینجا مطرح است اینکه روابط اقتصادی فرآتلانتیک بعد از ۱۱ سپتامبر به چه سمت در حرکت است؟ در پاسخ، در این نوشتار سعی بر آن است تا روابط اقتصادی فرآتلانتیک را از منظر تئوریک مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و با ارزیابی شاخص های اقتصادی نشان دهیم که این روابط پس از جنگ سرد به ویژه ۱۱ سپتامبر تاکنون همکاری و تعارض را توأمان در برداشته است. اما آنچه شایان توجه است این نکته می باشد که وزنه همکاری ها در روابط اقتصادی طرفین سنگین تر از تعارض می باشد و نمود آن را در بحران اخیر شاهد هستیم که حاکی از استمرار همکاری نظام مند در روابط دو سوی آتلانتیک می باشد.

چارچوب نظری روابط اقتصادی

چارچوب روابط اقتصادی اروپا- آمریکا تحت تأثیر افزایش قدرت نسبی اقتصادی اتحادیه اروپا و همچنین یک رشد مداوم در وابستگی متقابل اقتصادی و البته بدون همگرایی مناسب بین دو طرف قرار گرفته است. بر این اساس، روابط فرآتلانتیک را می توان از طریق دو رهیافت نئولیبرال که تأکید خود را بر ماهیت نهادینه همکاری فرآتلانتیک می گذارد و نئورئالیسم مورد بررسی قرار داد.

دیدگاه نئولیبرال به عنوان یک جریان فکری حاکم بر نهادهای بین المللی، کانون توجه خود را بر منافع مشترک و همچنین نقش کارکردی سازمان های بین المللی در قالب همکاری با دولت ها قرار می دهد. نئولیبرال ها اقتصاد جهانی را حوزه همکاری بین دولتی می دانند، آنها بازیگران اصلی را دولت ها و نهادهایی می دانند که دولت ها قدرت را به آنها تفویض می کنند و نیروهای محرک را انتخاب عقلانی در سطح دولت می دانند که منافع بالقوه ناشی از همکاری آنها را به حرکت وامی دارد. از نظر آنها شرایط کلیدی برای نظم، وجود نهادهای بین المللی است که باعث تداوم همکاری می شوند. با این حال، پیش شرط های متعدد برای به وجود آمدن این امر ضروری است. این شرایط عبارتند از: موجود بودن منافع متقابل که نتایج مشترک را از همکاری ها به وجود آورد؛ رابطه دراز مدت بین تعداد نسبتاً محدود از بازیگران و سازگاری متقابل نسبت به معیارهای مورد توافق راجع به رفتار مناسب. نئولیبرال ها تحت این شرایط استدلال می کنند که دولت ها موافقت می کنند تا به برخی از قوانین، هنجارها یا تصمیمات سازمان های بین المللی پای بند بمانند. این بدان معنی نیست که دولت های قوی در این نظام همواره از قوانین اطاعت می کنند، بلکه نهادها بیشتر بر سیاست بین المللی تأثیر می گذارند زیرا آنها دلایل جدیدی را برای همکاری به وجود می آورند. نهادها بسیاری از حلاءها و ضعف های موجود در عملکرد بازارها را جبران می کنند و به دنبال آن هستند تا

دولت‌ها در همکاری خود به درستی تصمیمات عقلانی و مطلوب اتخاذ نمایند. در این صورت اقتصاد جهانی بیشتر به سوی الگویی لیبرال حرکت می‌کند.

در حالیکه نئورئالیست‌ها، به روابط قدرت میان دولت‌ها در نظام بین‌الملل توجه نشان می‌دهند و در واقع، همکاری بین‌المللی را ابزاری جهت پیشینه‌سازی قدرت دولتی می‌بینند. نئورئالیست‌ها این عقیده که نهادها در درجه نخست به عنوان راه‌حلی برای مسائل جهانی و ناکامی‌های بازار هستند را نمی‌پذیرند. آنها معتقدند که نهادها و سازمان‌های بین‌المللی همواره منافع دولت‌های غالب درون این نظام را منعکس می‌کنند. وقتی که این دولت‌ها می‌خواهند سیاست‌هایی را با دیگران هماهنگ سازند نهادهایی را ایجاد می‌کنند. با این حال وقتی که این نهادها ایجاد شدند (همانطور که نئولیبرال‌ها استدلال می‌کنند) شیوه‌ای را که دولت‌ها منافع خود را تعریف می‌کنند، تغییر می‌دهند. نهادها تنها زمانی موثر خواهند بود که قدرت دولت‌های برتر را در مقابل دیگر دولت‌ها تضعیف نکنند (Woods, 2005, pp. 342-343).

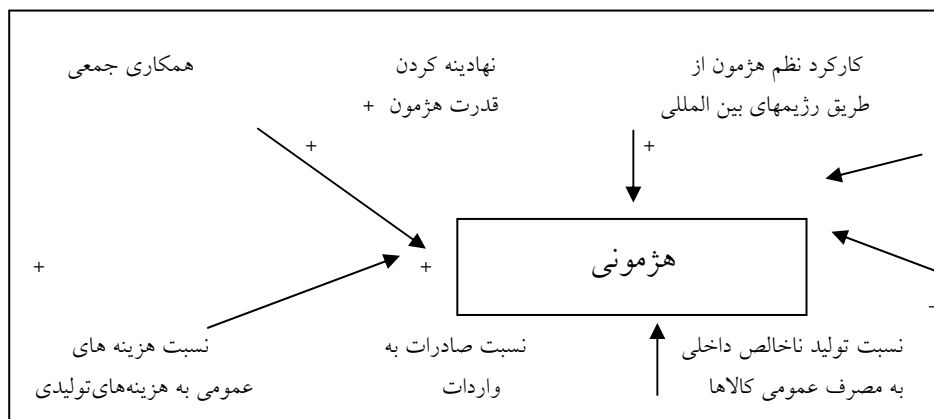
با وجود این، نقطه اشتراک هر دو رهیافت غالب در روابط بین‌الملل، عقلانیت است که در روابط اقتصادی بر آن تأکید می‌گردد. انتخاب عقلانی (Rational Choice) به جای تشریح عقاید، شخصیت‌ها، ایدئولوژی‌ها یا سنت‌های تاریخی که در پشت سیاست‌ها و نهادها قرار دارند، بر ساختار انگیزه متمرکز است که تصمیم‌گیرندگان با آن روبرو هستند. فرض بر این است که منافع و تمایلات بازیگران شناخته شده و ثابت هستند و اینکه بازیگران می‌توانند انتخاب‌های استراتژیک به عمل آورند، مانند اینکه چگونه به بهترین نحو منافع خود را تقویت کنند، این رویکرد از مفاهیم اقتصادی بهره می‌گیرد تا سیاست را تشریح کند.

بر اساس رهیافت‌های مزبور، می‌توان نقش و جایگاه همکاری همه‌جانبه (The pluralist Cooperation) میان دولت‌ها و دولت‌های هم‌پیمان از یکسو و نیز نهادینه کردن (Institutionalisation) قدرت‌ها و هم‌مونی از سوی دیگر را در چارچوب مدل نئورئالیست - نئولیبرالیست توضیح داد. در چارچوب این مدل، دو نوع متغیر مستقل وجود دارند و هر نوع این متغیرها شامل مجموعه‌ای از مولفه‌ها می‌باشند. نخستین نوع این متغیرهای مستقل شامل سه مولفه می‌باشد: مولفه همکاری جمعی که تفاهم و در نتیجه مشروعیت قدرت هم‌مونی را در پی دارد، مولفه‌ای که تحت رهبری دولت هم‌مونی ایجاد می‌گردد و سپس توسعه و گسترش می‌یابد. یعنی به هر میزان که همکاری جمعی میان دولت‌ها و دولت‌های عضو سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال گسترش و استحکام یابد، توسعه و تقویت هم‌مونی سبب خواهد گردید.

مولفه دوم؛ نهادینه کردن قدرت هم‌مونی بوسیله رژیم‌های بین‌المللی تجاری و پولی - مالی است که از یک اثر مثبت بر هم‌مونی برخوردار است. به هر میزان که قدرت هم‌مونی از طریق

سازمان های اقتصادی و سیاسی بین المللی نهادینه گردد، به همان اندازه دولت هژمون در دوران استحکام و گسترش خود به سر می برد. مولفه سوم کارکرد نظم هژمونیک است از طریق ایجاد و کارکرد رژیم های بین المللی.

در چارچوب دومین نوع متغیرهای مستقل، نیز سه مولفه عمده قرار دارد: نسبت هزینه های عمومی به ویژه هزینه های نظامی به هزینه های تولیدی که از یک تأثیر منفی بر هژمون برخوردار است؛ هر چه قدر که این نسبت بزرگتر باشد، یعنی هزینه های عمومی دولت افزونتر باشد، هژمونی کمتر استحکام دارد. متغیر دیگر شامل نسبت صادرات به مجموع واردات می باشد به هر میزان که این نسبت بیشتر باشد (یعنی رشد صادرات در مقایسه با واردات)، هژمونی قویتر ظاهر می گردد. آخرین مولفه، نسبت تولید ملی به مصرف داخلی است. هر چه قدر حجم و ارزش تولید ملی در مقایسه با مصرف داخلی افزونتر باشد، هژمونی به سمت ارتقاء و استحکام قدرت خود حرکت می کند (پور احمدی، ۱۳۸۶، ص ۹۳-۹۲).



مدل نئورئالیست- نئولیبرالیست

بر این اساس، نئورئالیست ها با تأکید بر ضرورت توجه به همکاری های بین المللی به عنوان یکی از ابزارهای حاکمیت دولت هژمون، به سمت نئولیبرال ها که علی رغم تأکید بر ضرورت نظام آزاد اقتصاد جهانی به نقش حاکمیتی دولت ها در سیستم بین الملل به عنوان یک ضرورت توجه دارند، نزدیک می شوند. نقطه تلاقی نئورئالیست و نئولیبرالیست در مورد مفهوم و ماهیت هژمونی آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بر این استدلال استوار است که یک اقتصاد لیبرال و آزاد بین الملل نیازمند به اجرا درآمدن رهبری سیاسی و جمعی دولت هژمون می باشد.

رابرت گیلپین اعتقاد دارد که آمریکا طی چندین دهه دوران پس از جنگ جهانی دوم مسئولیت هژمونیک و یا رهبری در سیستم بین‌المللی لیبرال را جهت پیشبرد و موفقیت نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال به انجام رسانده است. اما انجام این مسئولیت از شروع دهه ۱۹۷۰ به بعد آرام آرام ناممکن گردیده است (See: Gilpin, 1987, ch.10).

از نظر رابرت کوهن نیز قدرت هژمون و رژیم بین‌الملل که از آن ناشی می‌گردد (به عنوان سنگ بنای همکاری جمعی میان اعضا سیستم بین‌الملل لیبرال) می‌توانند همکاری جمعی بین‌الملل را تضمین و تأمین کنند، بدون آنکه ضرورت داشته باشد به قدرت نظامی- استراتژیکی متوسل شوند. این همان فرایندی است که در صورت تحقق سبب نهادینه شدن هژمونی می‌گردد، فرایندی که نهایتاً محقق نگردید. به عبارت دیگر، بر اساس نظم هژمونیک نوعی ارتباط و سازماندهی متقابل میان هژمونی و همکاری بین‌المللی برقرار می‌گردد و در نتیجه آن یک رژیم بین‌المللی ظهور پیدا می‌کند که در چارچوب آن روابط میان دولت‌ها و اعضا سیستم جریان صلح آمیز مبتنی بر رشد و توسعه اقتصادی، امنیتی و سیاسی بدست می‌آورد، بدون آنکه ضرورت داشته باشد یک سیطره یکجانبه و انحصارگونه دولت هژمون بر دیگر دولت‌ها ایجاد شود. در واقع، قدرت هژمون و رژیم بین‌الملل که تحت شرایط و نظم این قدرت برقرار می‌گردد سبب ایجاد تقویت و گسترش همکاری جمعی می‌شود (See: Keohane, 1984, Chs.3,8,9).

هژمونی آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم، به دلیل برقراری نظم هژمونیک، اقتداری مشروع و همراه با خواست و رضایت و همکاری همه کشورهای عضو نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی لیبرال را به همراه داشت و بر اصل چند جانبه‌گرایی استوار بود. یعنی آمریکا نه فقط منافع خود را در راستای منافع این نظام و در نتیجه همسو با منافع هم‌پیمانان تعریف می‌کرد بلکه اساساً فرایند تصمیم‌گیری در نظام مذکور در چارچوب چند جانبه‌گرایی و با رضایت، همسویی و حتی مشارکت دیگر اعضا همراه بود. آمریکا در این دوران برتری و اولویت منافع کلی نظام اقتصادی سیاسی بین‌الملل را نسبت به منافع صرفاً ملی خود بنا بر ملاحظات سیاسی و امنیتی رعایت می‌کرد. وضعیتی که به ویژه در دوران ایجاد و حاکمیت رژیم برتون وودز مشاهده شد. اما از ابتدای دهه ۱۹۷۰، آمریکا تلاش کرده است سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در راستای منافع ملی خود و از طرق تعریف شده که ضرورتاً جامع منافع دیگر اعضای این سیستم نبود بکار گیرد. برای مثال، این کشور سیستم نرخ ثابت رابطه طلا و دلار را کنار گذارد و یک سری سیاست‌های حمایت‌گرایی تجاری و اقتصادی جهت حمایت از بازارهای تولید ملی خود در برابر روند رو به رشد رقابت‌های اقتصادی جهانی را در پیش گرفت (Gilpin, 1981, pp.156-168).

بدین ترتیب، حفظ سیستم تجاری باز چند جانبه گرا، بکارگیری اصل کامله الوداد (Favoured Nation The Most) و عدم تبعیض تجاری (Non Discrimination) در روابط با کشورهای دیگر به فراموشی سپرده شده و از تمکین نسبت به این اصول، که در واقع اصول نظم هژمونیک اقتصادی چند جانبه گرای پس از جنگ جهانی دوم تحت رهبری آمریکا می‌باشند، سرباز زده شده است و شاهد بحث‌های گسترده پیرامون دستیابی به تجارت عادلانه (Fair Trade) به جای تجارت آزاد و تجارت دو طرفه (Reciprocity Trade)، دوجانبه‌گرا و یکجانبه‌گرا، به جای تجارت چندجانبه و چندجانبه‌گرایی هستیم.

در مجموع و درچارچوب مدل نئورئالیست و نئولیبرالیست، اگر آمریکا در پی نهادینه کردن و تقویت رهبری هژمونیک خود می‌باشد، می‌بایستی تقویت رژیم‌های بین‌المللی و همکاری جمعی را در دستور کار خود قرار دهد. در غیر این صورت، همکاری‌های جمعی و کارکرد رژیم‌های بین‌الملل با بحران روبرو می‌گردند. همچنان که در دوران پس از پایان جنگ سرد و به ویژه در جریان بحران‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شاهد لشکر کشی آمریکا به افغانستان و عراق بوده ایم، این بحرانها به اوج خود رسیده اند. بحران همکاری جمعی و کارکرد رژیم‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی-امنیتی بین‌الملل تحت رهبری آمریکا منجر به افول هژمونی لیبرال آمریکا گردیده است. که ناشی از در اولویت قرارگرفتن منافع ملی این کشور در مقابل منافع همگانی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل لیبرال است.

عدم همسویی اروپا با تصمیم آمریکا در تهاجم به عراق نیز حامل این پیام بود که موفقیت آمریکا در پیشبرد اهداف و منافع اقتصادی سیاسی، امنیتی و استراتژیک این کشور مستلزم همکاری و رضایت سایرین می‌باشد و همکاری بین‌المللی می‌تواند تنها واکنش موثر و کارآمد در برابر چالش‌های نوین راهبردی که تهدید کننده هم منافع آمریکا و هم سایر کشورهای هم پیمان آمریکا می‌باشد، محسوب گردد. یعنی امنیت جهانی فقط از طریق همکاری جمعی یا چند جانبه گرایی تأمین می‌گردد.

شاخص های همکاری و تعارض در روابط اقتصادی فرا آتلانتیک

آمریکا و اتحادیه اروپا بزرگترین قطب اقتصادی دنیا بوده و دارای بیشترین روابط تجاری دو جانبه و نیز بالاترین رقم سرمایه گذاری بین یکدیگر می‌باشند. حجم روابط اقتصادی آنها به خوبی نشانگر اهمیت این اقتصاد بزرگ است. سنگ بنای روابط تجاری فرا آتلانتیک در

دوران جنگ سرد پی‌ریزی شد^۱. اما معماری نوین آن پس از جنگ سرد و با طرح اعلامیه مشترک فرا آتلانتیک در ۱۹۹۰ و سپس ارائه دستور کار جدید فرا آتلانتیک New Transatlantic Agenda (NTA) در دسامبر ۱۹۹۵ در مادرید طراحی گردید. طی آن اصول همکاری‌ها و رایزنی‌های گسترده میان آمریکا و اروپا پی‌ریزی گردید و چارچوبی را برای مشارکت و همکاری میان طرفین در حیطه‌های گسترده‌ای از فعالیت تحت چهار بخش ویژه فراهم کرد:

- ۱- پیشبرد صلح و ثبات، دموکراسی و توسعه در سراسر جهان؛
- ۲- پاسخ به چالش‌های جدید جهانی؛
- ۳- کمک به گسترش تجارت جهانی و تقویت پیوندهای نزدیکتر؛
- ۴- ایجاد حلقه ارتباطی در پهنای آتلانتیک.

در حیطه اقتصادی، اتحادیه اروپا و آمریکا عمدتاً در چارچوب مشارکت اقتصادی فراآتلانتیک و تحت پتر چند جانبه سازمان تجارت جهانی (WTO) با یکدیگر همکاری می‌نمایند (www.Europa.eu.int).

از سال ۱۹۹۵ بدین طرف، شاهد پیشرفت‌های مهم در روابط بازرگانی آتلانتیک بوده‌ایم از جمله امضای توافقنامه در زمینه همکاری گمرکی و همیاری متقابل در موضوع‌های گمرکی طی اجلاس سران اروپا - آمریکا در می ۱۹۹۷ و مشارکت اقتصادی فرا آتلانتیک (Transatlantic Economic Partnership) طی اجلاس سران در لندن ۱۹۹۸ که به دنبال شفافیت بیشتر قوانین، افزایش تجارت در تولید، خدمات و کشاورزی، دستیابی اطمینان از استانداردهای بالای محصولات و امنیت غذایی می‌باشد.

آمار و ارقام نشانگر این واقعیت است که آمریکا به عنوان یک ابر قدرت اقتصاد جهانی در هر دو بعد صادرات و واردات، شریک اول تجاری اتحادیه اروپا محسوب می‌گردد. این دو بلوک در کنار یکدیگر چیزی حدود نیمی از کل اقتصاد جهانی را تشکیل می‌دهند. و همچنین هر دو بزرگ‌ترین رابطه سرمایه‌گذاری و تجاری دو جانبه را عهده دار هستند. جریان تجارت و سرمایه‌گذاری فرا آتلانتیک بالغ بر یک میلیارد دلار در روز می‌شود و به طور مشترک، ۴۰ درصد از تجارت جهانی را شامل می‌گردد. صادرات آمریکا به اتحادیه اروپا که در سال ۱۹۹۵، ۱۰۴ میلیارد یورو بود، سیر صعودی به خود گرفت و در سال ۲۰۰۰ به ۱۹۶ میلیارد یورو رسید و واردات این کشور از اتحادیه اروپا از رقم ۱۰۳ میلیارد یورو و در ۱۹۹۵ به ۲۳۲

۱ - پیشبرد روابط به ۱۹۵۳ بازمی‌گردد، زمانی که برای نخستین بار ناظرانی از سوی آمریکا جهت نمایندگی در جامعه دفاعی اروپا و جامعه ذغال و فولاد اروپا نامزد شدند. به دنبال آن در ۱۹۶۱، یک نمایندگی در جوامع اروپایی - که اکنون اتحادیه اروپا نامیده می‌شود- برپا گردید. کمیسیون اروپا نیز اقدام به تأسیس یک نمایندگی در واشنگتن و دفتر نمایندگی دیگری در نیویورک در سال ۱۹۶۴ نمود (www.Europa.eu.int/comm/External-relations/us/intro/index.htm).

میلیارد یورو در سال ۲۰۰۰ رسید، که تراز تجاری مربوطه ۳۶ میلیارد یورو و به نفع اتحادیه اروپا می باشد. همچنین میزان صدور خدمات از اتحادیه به آمریکا در ۱۹۹۹ بالغ بر ۸۵ میلیارد یورو و صدور خدمات از آمریکا به اتحادیه اروپا در همین سال به میزان ۹۱ میلیارد یورو رسید. در سال ۲۰۰۰ هریک از طرفین حدود ۲۰ درصد از حجم تجارت خارجی یکدیگر را تأمین کرده اند که بیشترین رقم تجارت جهانی را تشکیل داده و هر دو به منزله بزرگترین قطب های تجاری دنیا بوده اند. در سال ۲۰۰۲ حجم صادرات کالا از سوی اتحادیه اروپا به آمریکا بالغ بر ۲۴۰ میلیارد یورو (حدود ۱۷ درصد از کل صادرات جهانی اتحادیه) و حجم واردات کالا از سوی اتحادیه از آمریکا حدود ۱۷۵ میلیارد یورو (حدود ۲۴ درصد از کل واردات جهانی اتحادیه) بوده است. اتحادیه اروپا از یک تراز تجاری مثبت ۶۵ میلیارد یورویی در برابر آمریکا برخوردار بوده است. در واقع در طول دو سال تراز تجاری مثبت اتحادیه از ۳۶ میلیارد یورو به ۶۵ میلیارد یورو افزایش یافته است (www.WTO.int).

سرمایه گذاری مستقیم خارجی اروپا در آمریکا نیز به طور چشم گیری افزایش یافته است. طوریکه از ۲۴۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ به حدود ۹۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. البته، طی همین دوره سرمایه گذاری مستقیم آمریکا در اروپا نیز از ۲۱۵ میلیارد دلار به ۶۵۰ میلیارد دلار در پایان دهه افزایش یافت. به عبارت دیگر، سرمایه گذاری مستقیم آمریکا در اروپا بالغ بر ۵۰ درصد از کل سرمایه گذاری این کشور در خارج است. بنابر گزارش آماری یورواستات (Eurostat) اداره آمار اتحادیه اروپا در نوامبر ۲۰۰۳، میزان کل سرمایه گذاری دو طرف تا سال ۲۰۰۳ در بازار یکدیگر بالغ بر ۱/۱ تریلیارد یورو می باشد که بیشترین حجم سرمایه گذاری خارجی را در جهان تشکیل می دهد. سهم سرمایه گذاری های اتحادیه اروپا در آمریکا بیشتر از ۵۲ درصد از کل سرمایه گذاری های مستقیم خارجی اتحادیه را تشکیل می دهد. از طرفی سهم سرمایه گذاری های مستقیم خارجی آمریکا در بازار اتحادیه اروپا بیشتر از ۶۱ درصد از کل سرمایه گذاری های خارجی آمریکا را تشکیل داده است (www.Eurostat.Com).

البته شاخص های دیگری نیز وجود دارد که نشان دهنده پیوندهای اقتصادی مستحکم اروپا-آتلانتیک است. برای نمونه در سال ۱۹۹۰ ارزش کلی ادغام و خرید شرکت ها بین اروپا و آمریکا به ۲۰/۶ میلیارد دلار بالغ می شد، در حالیکه ده سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۰ این مبلغ پانزده برابر افزایش یافت و به ۲۹۶ میلیارد دلار رسید. طی این دهه تعداد کارگران آمریکایی شاغل در موسسات اروپا و برعکس طی این دهه از ۵/۴ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ به ۷/۷ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت و ارزش کل کالاهای تجاری طی همین مدت، از ۲۰۷ میلیارد دلار به ۳۸۸ میلیارد دلار رسید.

این تمایل به سرمایه‌گذاری، وزنه اقتصاد اروپا و آتلانتیک را در اقتصاد کل جهان سنگین‌تر کرده است ضمن آنکه اقتصاد فرا آتلانتیک نیز درصد بالایی از حجم تجارت جهانی را تشکیل می‌دهد، طوری که در سال ۲۰۰۰، آمریکا و اروپا ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان، ۳۳ درصد از صادرات جهان و ۴۲ درصد از واردات جهان را به خود اختصاص داده بودند. معاملات آمریکا و اروپا که با ادغام و خرید شرکت‌ها همراه است سهم بزرگ این دو قدرت را از اقتصاد جهانی نشان می‌دهد که ۸۲ درصد کل فروش جهانی و ۸۸ درصد ادغام‌ها و خرید شرکت‌ها در کل جهان را شامل می‌شود (www.IMF.Org).

در سال ۲۰۰۳ حجم تجارت کالا و خدمات میان آمریکا و اتحادیه اروپا اعم از صادرات و واردات، بیش از ۶۵۰ میلیارد یورو بوده است. بدین معنا که حجم تجارت متقابل این دو در هر روز حدود ۱/۸ میلیارد یورو بوده است. طبق همین آمار، روابط اقتصادی آمریکا و اتحادیه اروپا منجر به ایجاد ۱۲ میلیون شغل شده است. درعین حال در رابطه با اهمیت اقتصاد اروپا برای آمریکا باید گفت که بعنوان نمونه، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم آمریکا در انگلستان در سال ۲۰۰۳ با رقم ۱۷۵ میلیارد دلار به تنهایی بیش از مجموع سرمایه‌گذاری آمریکا در آسیا، آفریقا و خاور میانه بوده است (EU-US Bilateral Economic Relations, 2003, p.2).

این سرمایه‌گذاری‌ها نشان دهنده وابستگی متقابل فراینده، مداوم و غیر قابل بازگشت میان دو سوی آتلانتیک است. از سوی دیگر هرچند شاهد وابستگی متقابل فزاینده اقتصادی با توجه به شاخص‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در روابط فرا آتلانتیک هستیم، اما گاه اختلافاتی جدی در روابط بازرگانی طرفین روی می‌دهد که عمدتاً ناشی از سیاست‌های حمایت‌گرایانه می‌باشد. اهم اختلافات اتحادیه اروپا با آمریکا در حوزه اقتصادی عبارت است از:

- ۱- تعرفه گمرکی بر واردات فولاد؛
- ۲- بخشودگی مالیات شرکت‌های بزرگ آمریکایی که به ۴ میلیارد دلار بالغ می‌گردد. در سال ۱۹۹۷ کنگره آمریکا با تصویب قانونی به آن دسته از شرکت‌های بزرگ آمریکایی که در خارج از مرزهای ملی فعالیت دارند اجازه داد سود حاصل از صادرات را مشمول مالیات‌های حاصل بر درآمدهای خویش ننمایند. کمپانی‌هایی مانند موتورولا و بوئینگ از این رهگذر بهره‌های فراوانی برده‌اند و لذا اتحادیه اروپا در این خصوص به سازمان تجارت جهانی شکایت برده است.
- ۳- سوبسیدهای دولت آمریکا به کشاورزان و محصولات غذایی که به ۳۰ میلیارد دلار تا پایان سال ۲۰۰۵ افزایش یافت (پوراحمدی، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱).

اتحادیه اروپا اخیراً هشدار داده بود که برکالاهای وارداتی آمریکا از قبیل تولیدات کشاورزی، نساجی، فولاد و... تعرفه های سنگینی اعمال خواهد کرد. سازمان تجارت جهانی در ۷ می ۲۰۰۳ به اتحادیه اروپا اجازه داد تحریم تجاری علیه آمریکا را به میزان ۴ میلیارد دلار در ۷ سال برقرار کند. این مجازات به دلیل امتیازات مالیاتی است که آمریکا به صادرکنندگان خود می دهد. (این معافیت مالیاتی بر اقلام صادراتی به منزله کاهش نسبی بهای آنها در بازارهای خارجی و رقابتی تر شدن این کالاهاست که به اعتقاد اتحادیه اروپا با اصل آزادی تجارت و رقابت کامل در بازارهای جهانی مغایرت دارد). براساس این تحریم های تجاری، اتحادیه اروپا می تواند بر بخش اعظم کالاهای وارداتی آمریکا از جمله تولیدات کشاورزی و صنعتی، عوارض گمرکی سنگین وضع نماید.

بدین ترتیب، بارزترین اختلاف میان دوسوی آتلانتیک در عرصه اقتصادی است با اینکه آمریکا و متحدان اروپایی، سرمایه داری را به عنوان روش اقتصادی انتخاب کرده اند، اما هر یک از طرفین مدعی است که طرف دیگر، قوانین رقابت را نقض می کند. یارانه ها بعنوان اصلی ترین و به شکل محرک واقعی بر سر راه رقابت عنوان می شود. آمریکا اختصاص یارانه به تولید و صادرات را تقبیح می کند. از طرف دیگر، کشورهای اروپایی آمریکا را متهم به حمایت یارانه ای از صنایع می کنند. در واقع تنش بین اروپا و آمریکا بر سر تجارت و نرخ های مبادله ای است. آمریکا براساس رژیم ضد دامپینگ که در ۱۹۱۶ به تصویب رسیده به شرکت های آمریکایی اجازه می دهد که در برابر رقبای خارجی که کالاهایشان را کمتر از هزینه ای که صرف تولید آن شده می فروشند، درخواست غرامت کنند. همچنین اقدام آمریکا مبنی بر معاف کردن شرکت های این کشور از مالیات جهت صدور کالا به اتحادیه اروپا و نیز مقررات تحریمی از سوی شرکت های آمریکایی علیه اتحادیه اروپا که از سوی سازمان تجارت جهانی غیرقانونی اعلام شده است، نگرانی اروپاییان را برانگیخته است. چرا که اقدامات مزبور موجب شده که آمریکا به عنوان مهم ترین وارد کننده سرمایه های جهانی بر حجم سرمایه های خود از طریق وال استریت بیفزاید و نیز صادرات خود را افزایش دهد و با وضع مالیات های سنگین بر واردات کالاهای اروپایی میزان واردات را کاهش دهد.

در زمینه داد و ستد آزاد، سیاست ها و قوانین کنترل صادرات به عنوان مانع تلقی می شوند. اروپاییان خواستار تجدید ساختار قوانین کنترل صادرات هستند آنها احساس می کنند که فرایند پروانه بسیار طولانی و غیرقابل پیش بینی است و مقامات صدور گواهی نامه آمریکا در برخورد با مسئله کنترل، غیرهماهنگ، بوروکراتیک و غیرمتمرکز هستند. اروپا و آمریکا همچنین در مورد افزایش نرخ بهره و مقابله با نرخ تورم با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

در هر صورت تشکیل بازار واحد اروپایی باعث رونق اقتصاد آمریکا گردید و فرصت‌های جدید برای صادر کنندگان و سرمایه گذاران این کشور ایجاد کرد و باعث کاهش هزینه‌های تجاری و افزایش کارایی اقتصادی نه تنها برای اتحادیه اروپا بلکه برای آمریکا گردید. با به جریان افتادن یورو (پول واحد اروپا) این کارایی بیشتر نیز شده است. ایجاد یورو، بزرگترین دگرگونی در نظام پولی از زمان انحلال نظام برتون وودز تا کنون محسوب می‌گردد.

مزیت نقش دلار به عنوان پول ارزی و ذخیره بین‌المللی در این واقعیت نهفته است که بسیاری از واردات همچون نفت به دلار نرخ گذاری می‌شوند و بسیاری از شرکای تجاری آمریکا، پول و ارز خود را به دلار گره زده‌اند. لذا در دوره‌های زمانی از افول اقتصاد داخلی، بانک مرکزی می‌تواند سیاست پولی را بدون نگرانی از پیامدهای تورمی نوسانات نرخ ارز دلار آمریکا، اداره نماید و همچنین می‌تواند از مزیت مقایسه‌ای دلار در کاهش ارزش پول استفاده نماید. از آنجایی که هرگونه تغییر در نرخ دلار و یا کاهش شدید ارزش آن به ضرر تمامی کشورهای قدرتمند اقتصادی و صنعتی می‌باشد، لذا این کشورها حجم انبوهی از فشارهای اقتصاد ملی آمریکا را با حفظ ارزش دلار در بازارهای جهانی کاهش می‌دهند و بدین ترتیب مانع سقوط جدی اقتصاد ملی آمریکا می‌گردند. مادامی که دلار آمریکا به عنوان پول و ارز غالب جهان و وسیله اصلی مبادلات تجاری و مالی و رکن نظام مالی و اعتباری نظام اقتصاد سیاست جهانی محسوب می‌گردد، نمی‌توان به طور جدی انتظار داشت که بحران‌های اقتصادی آمریکا و حتی بحران در ساختار اقتصاد ملی این کشور سبب سقوط آن گردد (See: Henning, 2004, pp. 107-113). در این بین پول واحد اروپا ممکن است موجب کاهش نقش دلار آمریکا به عنوان پول ذخیره و ارز بین‌المللی، کاهش استقلال سیاست پولی آمریکا و افزایش فشارهای بازار بر مدیریت کارآمد سیاست‌های پولی و مالی آمریکا گردد. یورو می‌تواند همچنین سبب بهبود بیشتر جایگاه مالی خارجی اتحادیه اروپا گردد (See: Bergsten, 1999, p. 24-29).

اتحاد پولی اروپا از پتانسیل تأثیر گذاری بر نقش اتحادیه اروپا در نظام پولی بین‌المللی و همچنین وابستگی متقابل پولی اتحادیه اروپا - آمریکا برخوردار است. و احتمالاً رابطه میان پول‌های عمده بین‌المللی را متوازن‌تر و برابرتر می‌سازد.

رویکرد فرآتلانتیک در مواجهه با بحران اقتصادی

با وجود حجم عمده سرمایه گذاری‌های مستقیم و غیرمستقیم خارجی که هر یک از طرفین آتلانتیک در داخل حوزه‌های یکدیگر داشته‌اند و به ویژه به لحاظ وابستگی متقابل اقتصادی، علی‌رغم وجود برخی اختلافات، بیشتر شاهد روابط مبتنی بر همکاری میان دوسوی

آتلانتیک هستیم. اقتصاد اروپا و آمریکا هسته اصلی نظام اقتصاد جهانی می باشد و این دو همگراترین مناطق جهان محسوب شده و شرکای تجاری اصلی یکدیگر به شمار می روند. از این رو به نفع آنهاست که برای تداوم این نظام همکاری کنند.

بحران اقتصادی اخیر خود شاهدهی بر این ادعاست. این بحران ضرورت همکاری میان دولت ها و نهادهای پولی و مالی را اجتناب ناپذیر ساخته است به عبارت دیگر دشواریهای اقتصاد امروز در عصر کنونی که عصر جهانی شدن و وابستگی متقابل فزاینده می باشد همکاری دولت ها را الزامی ساخته است. اروپا و آمریکا ضمن تاکید بر ضرورت همکاری فوری میان قطب های اقتصادی جهان برای مقابله با بحران و همکاری دو سوی آتلانتیک برای مقابله با این مسئله خواهان جبهه جهانی برای برخورد با بحران مالی فعلی و همچنین دخالت دولت ها هستند. در این بین شاهد همکاری گسترده میان کشورهای اروپایی و آمریکا جهت ترمیم سیستم گردش سرمایه از طریق سیاست های جدید مالی و تغییر راهکارها و مدیریت اقتصاد جهانی هستیم. در دیدار سارکوزی رئیس جمهور فرانسه با بوش در کمپ دیوید نیز رهبران دو کشور توافق کردند به منظور جلوگیری از گسترش بحران، اصلاحات اساسی در سیستم مالی جهان بوجود آورند از جمله نظارت و کنترل بر ۳۰ موسسه مالی جهان. از دیگر اقدامات اساسی مورد توافق آمریکا و کشورهای منطقه یورو: تضمین دیون بانکی تا سر رسید ۵ سال، خرید سهام بانک ها از سوی دولت ها و تزریق سرمایه به بانک های در حال ورشکستگی است.^۱

در عین حال اسپانیا، بلژیک و هلند هم به طور چشمگیر رقم ضمانت شده سپرده های بانکی را بالا برده اند (رقم ضمانت مبلغی است که دولت تضمین می کند در صورت ورشکستگی بانک به سپرده گذاران پرداخت کند). وزیران دارایی اتحادیه اروپا نیز با تضمین حداقل ۵۰ هزار یورو از سپرده های مردم در بانک های خصوصی در سراسر اتحادیه اروپا موافقت کردند. شرایط ناپایدار حاکم بر بازارهای مالی، علی رغم اقدامات صورت گرفته به ویژه در آمریکا در زمینه کاهش نرخ بهره وام ها، همچنان ادامه دارد. وال استریت مرکز بورس آمریکا در طی ۱۰ روز یک پنجم ارزش خود را از دست داد که یکی از بدترین سقوطها از زمان برپا شدن بازار داو جونز طی ۱۱۲ سال اخیر بوده است. بازارها در فرانسه، سویس، آلمان و انگلستان نیز از ۷ تا ۹ درصد (در روز جمعه ۱۷ اکتبر ۲۰۰۸) سقوط کردند. بازارهای آسیا هم

۱ - در جو کنونی، بانک ها از ترس ورشکستگی از دادن وام به یکدیگر خودداری می کنند که این خود باعث تشدید بحران گردیده است با طرح تضمین وام های بین بانکی توسط دولت ها اگر بانکی به بانک دیگر وام دهد و بانک دوم نتواند اقساط خود را بازپرداخت نماید بانک اول قسط خود را از دولت دریافت می کند و دیگر ریسکی در روابط بین بانک ها وجود نخواهد داشت و اقتصاد دوباره فعال خواهد شد.

متحمل خسارات سنگین شدند شاخص نیکی ژاپن بدترین افت خود را از سال ۱۹۸۷ تاکنون تجربه کرد، نرخ رشد اقتصاد چین در سه ماهه اخیر ۲۰۰۸ در مقایسه با پنج سال گذشته به پایین‌ترین سطح خود رسید. از دیگر آثار منفی این بحران، کاهش تقاضای نفت در ماه‌های اخیر است که حاکی از شیوع بحران به تمامی مناطق مختلف جهان است. (تنزل بهای نفت^۱ منجر به کاهش درآمد کشورهای هم‌چون ایران می‌گردد که ۹۰٪ درآمد ارزی آن از فروش نفت است) در این راستا اوپک در تلاش برای اتخاذ تصمیمی هماهنگ برای تضمین ثبات و آرامش در بازار است.

در این راستا، آمریکا از رهبران ۲۰ کشور صنعتی جهان برای شرکت در کنفرانسی در ۱۵ نوامبر دعوت کرد تا به ارزیابی اقدامات صورت گرفته و رسیدن به درکی مشترک از دلایل بروز بحران پردازند. در بیانیه مشترک که در پایان این اجلاس در واشنگتن صادر شد موارد زیر مورد توافق «گروه ۲۰»^۲ قرار گرفت که تاکید داشت بر:

۱- شفافیت بازارهای مالی تا سرمایه‌گذاران بتوانند به حقایق و ارزش واقعی دارایی‌ها دسترسی داشته باشند؛

۲- افزایش مقررات مالی و نظارت بهتر بر بازارهای مالی و اطمینان از این که همه‌ی بازارها و محصولات مالی و همه‌ی شرکت‌کنندگان در این بازارها، تحت نظارت مناسب یک سازوکار تنظیم‌گر قرار گیرند؛

۳- ساماندهی مقررات مالی و لزوم دربرگیری اقتصادهای نو ظهور؛

۴- تاکید بر ضرورت همکاری بین‌المللی و تبادل اطاعات میان کشورها؛

۵- اصلاح مدیریت و مدرنیزه کردن صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی؛

این بیانیه همچنین خواستار کاهش مالیات و افزایش هزینه‌های دولت و استفاده از محرک‌های اقتصادی به منظور جلوگیری از تکرار بحران‌های مالی مشابه در آینده است. در بخشی از این بیانیه آمده است: «ما همچنان مصمم به اتخاذ اقدامات هماهنگ میان دولت‌ها و همکاری مشترک برای احیای رشد اقتصاد جهان و اصلاح مقررات نظام‌های مالی بین‌المللی هستیم».

۱- از جمله علل کاهش بهای نفت: افزایش سریع قیمت در ۱/۵ سال گذشته است که منجر به صرفه‌جویی در مصرف و کاهش تقاضا شد، دیگری بحران اخیر که باعث رکود و کندی فعالیت‌های اقتصادی و تولیدی شد و مصرف انرژی را کاهش داد و در نهایت افزایش میزان تولید اعضای اوپک می‌باشد.

۲- ترکیب کشورهای شرکت‌کننده در اجلاس شامل: کشورهای گروه هشت (آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان، کانادا، ایتالیا، ژاپن و روسیه) اسپانیا و ۱۱ کشور نوظهور صنعتی (آرژانتین، استرالیا، عربستان، آفریقای جنوبی، برزیل، چین، کره جنوبی، هند، اندونزی، مکزیک و ترکیه) و اتحادیه اروپا.

تغییرات میزان رشد اقتصادی به تفکیک مناطق مختلف جهان از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰

مناطق و کشورها	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰
تولید جهان	۴٫۸	۵٫۴	۵٫۲	۳۰٫۴	۰٫۵	۳٫۰
اقتصادهای پیشرفته	۲٫۵	۲٫۹	۲٫۷	۱٫۰	-۲٫۰	۱٫۱
ایالات متحده	۳٫۱	۲٫۹	۲٫۰	۱٫۱	-۱٫۶	۱٫۶
ژاپن	۱٫۹	۲٫۲	۲٫۴	-۰٫۳	-۲٫۶	۰٫۶
انگلستان	۱٫۸	۲٫۸	۳٫۰	۰٫۷	-۲٫۸	۰٫۲
کانادا	۳٫۱	۲٫۸	۲٫۷	۰٫۶	-۱٫۲	۱٫۶
منطقه یورو	۱٫۵	۲٫۸	۲٫۶	۱٫۰	-۲٫۰	۰٫۲
آلمان	۰٫۸	۲٫۹	۲٫۵	۱٫۳	-۲٫۵	۰٫۱
فرانسه	۱٫۷	۲٫۰	۲٫۲	۰٫۸	-۱٫۹	۰٫۷
ایتالیا	۰٫۱	۱٫۹	۱٫۵	-۰٫۶	-۲٫۱	-۰٫۱
اسپانیا	۳٫۶	۳٫۹	۳٫۷	۱٫۲	-۱٫۷	-۰٫۱
اقتصادهای صنعتی آسیا	۴٫۷	۵٫۳	۵٫۶	۲٫۱	-۳٫۹	۳٫۱
آفریقا	۵٫۶	۵٫۶	۶٫۲	۵٫۲	۳٫۴	۴٫۹
اروپای مرکزی و شرقی	۵٫۶	۶٫۳	۵٫۴	۳٫۲	-۰٫۴	۲٫۵
روسیه	۶٫۴	۶٫۷	۸٫۱	۶٫۲	-۰٫۷	۱٫۳
چین	۱۰٫۴	۱۱٫۱	۱۳٫۰	۹٫۰	۶٫۷	۸٫۰
هند	۹٫۰	۹٫۷	۹٫۳	۷٫۳	۵٫۱	۶٫۵
خاورمیانه	۵٫۴	۵٫۶	۶٫۴	۶٫۱	۳٫۹	۴٫۷
برزیل	۲٫۹	۳٫۷	۵٫۷	۵٫۸	۱٫۸	۳٫۵
مکزیک	۲٫۸	۴٫۸	۳٫۲	۱٫۸	-۰٫۳	۲٫۱

Sources: Department of Commerce (Bureau of Economic Analysis)and International Monetary Fund ,World Economic Outlook ,In : www.IMF.com(Accessed on 2/4/2009)

بزرگترین تهدید در حال حاضر (از نظر رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا) تهدید رکود اقتصادی است. مشکل اصلی تورم قیمت‌ها نیست بلکه سقوط آن، کاهش تقاضا و رکود اقتصادی است. در حال حاضر ۱۵ کشور عضو اتحادیه اروپا در رکود قرار دارند و رشد اقتصادی آنها در سال آینده به کمتر از یک درصد خواهد رسید. از مسائل شایان توجه در این نشست علاوه بر بازنگری مقررات نظام مالی بین المللی، گسترش دایره شمول کشورهای صنعتی است که محدود به گروه هشت نبوده و از کشورهای نوظهور صنعتی هم دعوت به عمل آمد.

در مجموع در وضعیت کنونی هیچ یک از کشورها نمی‌توانند بحران موجود را به تنهایی حل کنند و نیاز به استراتژی مشترک و اقدام دسته جمعی است. بحران کنونی بحرانی نظام مند است که نیاز به اقداماتی نظام مند دارد.

نتیجه

یکی از جنبه های قابل توجه نظام جهانی پس از جنگ سرد، ادامه روابط با ثبات و همکاری میان کشورهای دموکراتیک پیشرفته است. علی‌رغم فروپاشی نظام دو قطبی و تغییرات چشمگیر در توزیع جهانی قدرت، روابط آمریکا با اروپا مانند دهه های گذشته است یعنی با ثبات، همکاری با وابستگی متقابل. پس از جنگ سرد بیشتر ناظران انتظار تغییرات وسیع در سیاست جهانی را داشتند. تغییراتی مانند بازگشت رقابت چند قطبی قدرت‌های بزرگ، ظهور بلوک‌های منطقه ای رقیب و زوال سیستم اقتصادی چند بعدی. با این حال حتی بدون تهدید شوروی و سیستم دو قطبی جنگ سرد، آمریکا و اروپای غربی اتحاد خود را مورد تأکید قرار داده و تجارت و سرمایه گذاری را میان خود گسترش داده و از بازگشت به رقابت استراتژیک اجتناب کرده اند.

به واقع به یمن جنگ سرد، یک نظام متمایز و ماندگار سیاسی در میان کشورهای بزرگ صنعتی شکل گرفت. این نظام، نظامی چند وجهی با محوریت آمریکاست که حول اتحادهای امنیتی، بازارهای آزاد، نهادهای چند جانبه و مجامعی برای مشاوره و مدیریت سازماندهی شده است. این نظامی است که براساس منافع و ارزش‌های کشورهای صنعتی ساخته شده و ریشه در سرمایه‌داری و دموکراسی دارد. در عین حال نظامی سیاسی است که برپایه قدرت آمریکا، روابط نهادینه و توافقات سیاسی به خصوص در اروپا بنا شده است. این توافق هنوز بر روابط دوسوی آتلانتیک در دوره پس از جنگ سرد تأثیرگذار است در واقع هژمونی آمریکا، شبکه‌ای - تار عنکبوتی - از روابط را ایجاد کرده است که به تقویت داد و ستدها و ساختارهای همکاری کمک می‌کند. در این راستا، فعالیت‌های متحدین به سمت سیاست میانه‌روی، رفع اختلافات و حرکت به سمت یک استراتژی منسجم‌تر گرایش دارد که حاکی از استمرار همکاری در این نظام است. بحران اقتصادی اخیر خود شاهدهی بر این ادعاست. این بحران ضرورت همکاری میان دولت‌ها و نهادهای پولی و مالی را اجتناب ناپذیر ساخته است بحران کنونی بحرانی نظام مند است که نیاز به اقداماتی نظام مند دارد که در این راستا شاهد همکاری و اقدامات مشترک میان دو سوی آتلانتیک در کاهش و حل بحران کنونی هستیم.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۶) *اقتصاد سیاسی بین الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه گرایی هژمونیک تا یک جانبه گرایی افول*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

ب. خارجی:

1. Bergsten , Fred. (1999)"American and Europa: Clash of the Titans? ",*Foreign Affairs* , Vol. 78, No. 2, march / April.
2. EU-US Bilateral Economic Relations (2003), *European Union on the Occasion of the EU-US Summit*, Washington , June 25.
3. Gilpin , R. (1981), *War and Change in World Politics*, New York: Cambridge University Press.
4. Gilpin , R. (1987) , *The Political Economy of International Relations*, princeton, Princeton University Press.
5. Henning , C.Randall. (2004), "Transatlantic Economic and Monetary Relations", In Hamilton , D(ed), *Conflict and Cooperation in Transatlantic Relations* , Washington , D.C.: Center for Transatlantic Relations.
6. Keohane ,R.(1984), *After Hegemony: Cooperaton and Discord in the World Political Economy*, Princeton: Princeton University Press.
7. Woods, Ngair.(2005),"International Political Economy in an Age of Globalization " In Baylis, J and Smith,s(eds), *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Oxford: Oxford University press.
8. www.Europa.eu.int/comm/external-relations /us/intro/index.htm (Accessed on 19/5/2008)
9. www.IMF.org (Accessed on 19/5/2008)
10. www.Eurostat.com(Accessed on 2/5/2008)
11. www.wto.int/english/res_e/reser_e/reser_e.htm (Accessed on 23/4/2008)

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

- "امپریالیسم و مصرف ناکافی؛ ارزیابی نظریه هابسون"، سال ۷۴، شماره ۳۴؛ "ساختار توسعه نیافتگی"، سال ۷۶، شماره ۳۸؛ "جهانی شدن و نومنطقه گرایی؛ تعامل یا تقابل"، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ "مقدمه‌ای بر نظریه و نقد پسااستعماری"، سال ۸۵، شماره ۷۳. "جهانی شدن و رابطه آن با فقر"، سال ۸۷، شماره ۱.